

قزاقخانه بود حالا ژنرال شده، رئیس یک... قشون است در واقع چهل هزار نفر قشون در تحت ریاست ایشان هستند و قشون روس که در آذربایجان است در تحت ریاست این است. تا من را دید، شناخته تعارف کرده، سلامی داد. به اول قشون روس که رسیدیم، فرمان داده آمد جلو، راپرت قشون حاضرش را داد. دو هزار و یکصد (و) پنجاه نفر راپرت داد، از پیاده و سواره قزاق و دو باطری توپخانه.

موزیک سلام ایران را زدند، والا حضرت از همه احوالپرسی می فرمودند، تمام هورا می کشیدند، دسته به دسته را خود ژنرال از طرف والا حضرت احوالپرسی می فرمودند و آنها هورا می کشیدند، همین طور می آمدیم تا آخر صف. والا حضرت اظهار رضایت از ژنرال فرمودند، دست داده مرخص شد. رفتیم رسیدیم به جمعیت. اهل شهر تمام از کوچک و بزرگ آمده بودند استقبال. به زبان ترکی زنده باد می گفتند (و) اظهار خوشوقتی می کردند. غوغائی بود، تا رسیدیم به اول شهر تبریز. چندین طاق های نصرت بسته بودند. به قدری جمعیت بود که مافوقش متصور نبود. تمام در خانه ها را آئین بسته بودند. مردم همین طور اطراف کالسکه والا حضرت می دویدند و زنده باد می گفتند و نمی دانستند که از شدت خوشحالی چه بکنند. تا رسیدیم به اول افواج، چهار فوج با پانصد توپچی با لباس های خوب سر راه صف کشیده بودند. سردار اقبال (و) سردار سطوت که حاکم شهر تبریز است بودند. شاگردهای مدرسه ها تماماً سر راه ها با بیرق شیر و خورشید (ایستاده بودند) بچه های کوچک هر کدام شعری برای تبریک ورود والا حضرت ساخته بودند. جمعیت رفته رفته زیاد می شد، پلیس های خوب درست (کرده بودند) به قدر سیصد نفر و همه جا مواظب بودند. روی بام ها زن های زیادی بودند. ارامنه و یهودی ها آمده بودند استقبال. اهل هر محلی گوسفندی آورده بودند برای قربانی. صلوات و زنده باد می گفتند، قزاق ایرانی هم به قدر پانصد نفر ایستاده بودند.



«ژنرال چرنازوبوف» که دو سال قبل رئیس بریگاد قزاقخانه بود و چهل هزار قشون روس در تحت ریاست ایشان هستند تا من را دید شناخت، فرمان داده آمد جلو و «راپرت» داد، سلام ایران را زدند، والا حضرت از همه احوال پرسى فرمودند و آن‌ها هورا می‌کشیدند.

مردم و اهل شهر طوری اظهار خوشوقتی و شادی می کردند که من و بعضی ها بی اختیار گریه مان گرفت. گویا تمام اهل شهر تبریز آمده بودند استقبال. سردار رشید هم با صدای بلند از طرف والا حضرت اقدس از مردم احوال پرسی می کرد و مردم صدای زنده باد، زنده باد بلند می کردند و همین طور هم نزدیک کالسکه می دویدند. طاق های نصرت زیادی زده بودند (و) اغلب ادارات بسته بودند. خیلی تماشا داشت. هیچ همچه ورودی نه در زمان سلطنت شاه شهید و نه در زمان شاه مرحوم و نه در هیچ زمانی ندیده بودم. الحق منتهای غیرت و شاه پرستی و ولیعهد دوستی را به جای آوردند. بازارها را تماماً آئین بسته چراغانی کرده بودند، متصل هم شلیک توپ می کردند. یک دسته نقاره چی هم درست کرده بودند (که) سوار شترها بودند (و) در جلو می زدند. آمدیم تا وارد «عالی قاپوسی» شدیم.

جلو میدان تختی بسته بودند (و) مطرب های زیادی روی تخت نشسته بودند و مشغول بودند (و) می رقصیدند. نقاره خانه می زدند، قزاق و ژاندارمری که جلو بودند، صف بسته موزیک می زدند (و) متصل توپ شلیک می کردند. والا حضرت اقدس پیاده شده، وارد باغ و عمارت شدند. همه جای باغ، قزاق های تبریز ایستاده بودند. عمارت بزرگ وسط را تعمیر نکرده اند ولی سایر عمارت ها و حیاط ها را تعمیر کرده اند و بعضی ها را هم مشغول تعمیر هستند. در این عمارت ها روس ها منزل کرده بودند و به کلی خراب کرده بودند. سردار رشید الحق خیلی خدمت کرده (و) روس ها را بیرون کرده، زحمت ها کشیده تا تعمیرات این عمارت را کرده باری والا حضرت نطقی فرمودند مبنی بر اظهار خوشوقتی و رضایت از اهل آذربایجان (و) پذیرائی و خدمات سردار رشید. بعد استراحت فرمودند. شب را هم باغ را با فانوس های الوان چراغان کرده بودند، موزیک می زدند، آتش بازی خوبی هم فراهم آورده بودند. سه شب است تمام بازارها و دکا این را چراغان کرده اند. بعد آمدم منزل. حیاط صندوق خانه پشت عمارت

مخصوص والا حضرت اقدس است که مرتبه فوقانی صندوق خانه است. (در قدیم) مرحوم شعاع السلطنه منزل داشتند (و) مشیرالسلطنه در زمانی (که) منشی باشی بود در این اطاقها منزل داشته.

شنبه ۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

جمعیت زیادی از اهل تبریز، از اعیان (و) اشراف و تجار آمدند منزل من، دیدن: سردار رشید، شرف الدوله، معتمد همایون سطوت السلطنه، (و) سردار سطوت که حاکم شهر تبریز است. اگر بخواهم اسامی اشخاصی را که آمدند دیدن من، بنویسم یک کتاب می شود. همین قدر می نویسم که تمام رجال شهر تبریز از صنف اعیان و اشراف (و) اهل نظام آمدند دیدن من. مشغول پذیرائی بودیم تا والا حضرت اقدس بیدار شدند و لباس پوشیدند. وقت نهار فراغتی حاصل شد، رفتم شرفیاب شده، صرف نهار فرمودند، بعد از نهار لباس رسمی پوشیده، قنسولها آمدند شرفیاب شدند، قنسول روس، قنسول انگلیس، قنسول فرانسه، قنسول ایتالیا، قنسول بلژیک، بعد ژنرال «چرنازوبوف» با صاحب منصبهای روس (که) به قدر پنجاه نفر بودند آمدند شرفیاب شدند. بعد سلام منعقد شد. سلام با شکوهی (بود)؛ قزاق، ژاندارم، چهار فوج توپخانه و سوارهای آذربایجانی. به قدر سه چهار هزار نفر در موقع سلام شرفیاب بودند. نظام الملک، یمین الدوله، سردار رشید، مجد الملک، شریف الدوله، با لباس رسمی حاضر بودند. نظم الدوله مخاطب سلام بود. نطق شایانی والا حضرت اقدس مبنی بر رفاهیت عامه فرمودند. بعد از سلام حاضر «دقیله» مفصل طولانی دادند. بعد قدری هم توی اطاق صحبتهای رسمانه شد. بلژیکیهای مالیه هم به حضور رسیدند (بعد) قدری در حیاط تفرج فرمودند. جاهای اجزاء را تعیین فرمودند، (بعد) تشریف فرمای اطاق شدند. باز بعضی رجال آمده بودند دیدن من، رفتم مشغول پذیرائی حضرات شدم. (بعد) نماز خوانده،

قدری استراحت کرده، نماز شب را هم خوانده آمدم حضور والا حضرت اقدس.

یکشنبه ۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

حضور والا حضرت اقدس شرفیاب بودم. صرف نهار فرمودند، عصری علمای تبریز تماماً آمدند حضور والا حضرت اقدس. امام جمعه و... و... و... که اسم هایشان را بعدها خواهم نوشت، بعد از نظام الملک، یمین الدوله، مجد الملک و من دیدن کردند. تا یک ساعت به غروب مشغول پذیرائی حضرات بودم. بعد که رفتند والا حضرت اقدس تشریف فرمای حمام شدند. من هم رفتم حمام. نمره خوبی است. والا حضرت اقدس هم تشریف برده بودند به بازار، تماشای چراغانی. بعد مراجعت فرمودند. در این موقع تحویل شد، موزیک هم می زدند. به دست مبارکشان به همه عیدی مرحمت شد. بعد من آمدم منزل، نماز خوانده، دعا خوانده، شکرانه حضرت حق را گفته بعد والا حضرت اقدس احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده بعد رفتم منزل نظام الملک. (نظام الملک) در حیاط علاء الدوله منزل دارد (که) جنب دیوانخانه است و علاء الدوله امیر نظام ساخته است. عمارت دو مرتبه خوبی است ولی فضایش کم است. امروز والا حضرت اقدس یک حلقه انگشتر الماس به دست خودشان به مجد الملک مرحمت فرمودند من هم توسطش بودم!

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله تعالى

سال جدید توشقان نیل ۱۳۳۳ (اول برج حمل)

دوشنبه ۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

دیشب دو ساعت (و) چند دقیقه تحویل حمل شد. دعاهاى روز اول سال را خوانده جمعی آمدند بیرون. بعد رفتم دیدن امام جمعه و برادرش. بعد آمدم به در خانه.



کار شریف الدوله، یا قنصولها بالا گرفته، شریف الدوله می گوید: قنصولها
بایستی بیایند اول از من دیدن بکنند، قنصولها می گویند تا به حال همچو
نبوده است.

باز جمعی آمدند منزل ما دیدن عید. تا والاحضرت از خواب بیدار شدند، لباس رسمی پوشیدند بعد سلام سال جدید منعقد شد. خیلی باشکوه و عالی بود. سردارها (و) صاحب منصب های زیادی بودند. نظم الدوله مخاطب بود. بعد از سلام هم باز مجدداً قنسول ها و صاحب منصب های روس آمده شرفیاب شدند. شاگردان مدارس تبریز توی حیاط صف بسته، والاحضرت اقدس تشریف بردند توی حیاط، هر مدرسه ای به یک نحو شعری می خواندند مبنی بر تبریک (و) تهنیت ورود والاحضرت اقدس. والاحضرت اقدس به همه اظهار مرحمت فرمودند (و) سفارش برای درس هایشان فرمودند. جمعیت تماشاچی زیادی از هر قبیل بودند، بعد تشریف فرمای اطاق شدند. حکیم و رئیس مدرسه آمریکائی و دکتر آمریکائی (و) کشیش ارامنه آمدند حضور. عصری هم قدری در توی باغ دور کلاه فرنگی تفرج فرموده، یک کلاغ هم با تفنگ زدند. سردار رشید یکصد عدد پنج هزاری تقدیم نمود. (بعد) قدری رفتیم در خیابانی که مغازه های خوب دارد گردش کرده، بعد آمدم منزل.

سه شنبه ۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم چند جا بازدید. (رفتم) منزل سردار رشید، قدری با او صحبت کرده، خانه خوبی دارد (و) مبل های عالی. بعد رفتم منزل شریف الدوله (که) در خانه لقمان منزل دارد و چند روز دیگر خواهد رفت منزل اجلال الملک و آنجا را کارگزاری خواهد کرد. کار شریف الدوله با قنسول ها بالا گرفته است. شریف الدوله می گوید قنسول ها بایستی بیایند اول از من دیدن بکنند، قنسول ها می گویند خیر، تا به حال همچو نبوده است. اول کارگزارها می آمدند. (و) دیدن می کردند. کار به مجادله کشیده است (و) تلگرافات رمز به طهران، هنوز در گفت و گو هستند. بعد من آمدم منزل نهار خورده، قدری استراحت کرده، بعد با معتضد السلطنه سوار شده رفتم منزل سردار همایون.

بازدید. خانه‌های پدرزنش است عدل الملک، پدر زنش سید پیرمرد معممی است، اغلب در دهاتش هست که خانه عالی (و) آب جاری دارد. باری بازدیدی از او کرده بعد مراجعت به در خانه کرده آمدم حضور سردار رشید. والا حضرت هم تشریف بردند به تلگرافخانه، مدتی با وزراء صحبت می فرمودند. بعد تشریف آوردند، نظام الملک آمده حضور، مدتی خلوت فرمودند.

چهارشنبه ۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم پیاده چند جا بازدید کرده آمدم منزل. رفتم حضور والا حضرت اقدس. تشریف بردند حمام من هم رفتم سر حمام، من هم رفتم حمام بعد آمدم منزل.

پنجشنبه ۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

والا حضرت اقدس بیدار شده رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیدند، نظام الملک آمد حضورشان شرفیاب شد (و) رفت.

من هم آمدم منزل، قدری استراحت کرده، بعد عصری رفتم حضور. بعد سوار شده رفتم با معتضد السلطنه محله ارمنستان که قنسول خانه‌ها آنجاست. مغازه‌های خوب عالی دارد، مهمانخانه‌های خوب به اسم شهرهای بزرگ اروپا، مثل برلن، پترگراد، قدری در مغازه‌ها گردش کرده آمدم منزل. یک سیل برگردانی در وسط شهر است مثل یک رودخانه که هر وقت سیل بیاید از توی این رودخانه می‌گذرد. پل‌های زیادی از اول شهر تا الی آخر شهر، روی این رودخانه است. شب را هم سردار رشید در حضور بود و رفت، ما هم تا ساعت هشت در حضور شرفیاب بودیم.

جمعه ۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل سردار سطوت، سطوت السلطنه برادرش هم بود. من را هم (برای)

نهار نگاه داشتند. بعد از نهار سوار شده آمدم حضور والا حضرت اقدس. بعد عصری والا حضرت تشریف بردند حمام.

شنبه ۱۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

آمدم حضور والا حضرت اقدس شرفیاب شده، لباس نیمه رسمی پوشیده، بعد سردار رشید هم شرفیاب شد (و) تشریف فرمای میدان مشق شدند. در موقع حرکت چند تیر توپ انداختند، من هم رفتم منزل بعضی از علماء بازدید. از قرار میدان باشکوهی بوده است، به قدر چهار هزار نفر جمعیت نظامی بوده است. عصری برخاسته رفتم حضور والا حضرت اقدس شرفیاب شده، سردار رشید هم بود (و) موزیک می زدند. شب هم رضاخان که پیش اعلیحضرت محمد علی شاه سمت آجودانی داشت و حالا در قزاق خانه است سینموفنوگراف آورده بود، چند پرده خوب نشان داد، بعد رفت.

یکشنبه ۱۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم حضور والا حضرت اقدس، قدری بودم. صرف نهار فرمودند، معتضد السلطنه هم بود. بعد والا حضرت تشریف آوردند در حیاط اندرونی که منزل عمله خلوت و مجدالملک و کابینه است. عصری برخاسته نماز خوانده، قدری روزنامه نوشته، نماز شب را هم خوانده، والا حضرت اقدس احضار فرموده، رفتم شرفیاب شده تا ساعت هفت در حضورشان بودم.

دوشنبه ۱۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم باز دید آقا سید مهدی، تمامش را از توی بازار رفتم. تبریز بازارهای طولانی دارد. بازارهای تبریز خیلی مطول تر است از بازارهای طهران. همه جور دکان

دارد، بیشترش روس است. باری رفتیم منزل آقا سید مهدی، امام جمعه (و) برادرش هم آمدند. بعد آمده رفتیم منزل مجدالملک، عیادتش از او کرده، بعد آمدم حضور حضرت والا، حضرت اقدس لباس پوشیدند، صرف نهار کردند، قدری هم آمده توی حیاط گردش فرمودند، قدری تفنگ با تفنگ کوچک من انداختند، امر فرمودند چند تا گنجشک من زدم.

عصری سوار شده رفتم اداره مالیه پیش محمد ولی میرزا و پیش رئیس مالیه «موسیو منی تو» بعد با محمد ولی میرزا سوار شده رفتم منزل (او)، دختر شاهزاده فرمانفرما که هشت سال دارد و از عیال میانداو آبی است و مادرش کرد است (آنجا بود). ماشاءالله خوب دختری است، خوب هم فرانسه می داند، خوب حرف می زد، ترکی و کردی را هم خوب می داند، بدون اینکه خجالت بکشد حرف می زند و صحبت می کند. باری یک ساعت از شب گذشته هم آمدم با هم به در خانه، حضور والا حضرت اقدس، با نظم الدوله (و) مدیرالملک خلوت بود. بعد خلوت شکسته، والا حضرت تشریف بردند منزل مجدالملک، آنجا هم مجدداً با مجدالملک، نظم الدوله (و) سردار همایون خلوت فرمودند.

سه شنبه ۱۳ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس نسبت به نظام الملک چند روز است قدری بی مرحمت شده اند، امروز خیال فرموده بودند به طور تمارض از شهر تشریف ببرند. اوقات مبارک والا حضرت اقدس تلخ بود، من و سردار همایون و معتضد السلطنه خیلی التماس کرده، رأی مبارک را منصرف کردیم. سردار رشید را هم دستش را از کار خالی گذارده اند، رفته است در خانه اش خودش را به ناخوشی زده است، از یک طرف نظام الملک می خواهد برود طهران (و) می گوید والا حضرت اقدس دخالت هائی که نبایست بکنند

در امور می فرمایند. کار سخت برهم خورده. باری به هر طور بود مختصر اصلاحی شد. رفتم احوالپرسی مجدالملک، والاحضرت اقدس نسبت به او هم بی مرحمت شده (در) این میانه من را هر ساعت به یک طرف می کشند. داستانی بود. آخر الامر آتش همه را فرو نشانیدیم. بعد تا عصری مشغول این کارها بودیم. عصری هم یمن الدوله (و) بعضی ها به حضور شرفیاب شده تا شب در حضور بودیم.

چهارشنبه ۱۴ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم شرفیاب شده، قدری در باب نظام الملک گفتگو کرده، بعد نظام الملک را احضار فرمودند، میانه در واقع صلح شده. عصری سوار شده آمدم منزل مجدالملک با او مدتی خلوت کرده، رفع دلتنگی او را هم از طرف والاحضرت اقدس کرده، (در) این میانه من شده ام مصلح، متصل میانه حضرات بر هم می خورد، من را می خواهند از هم گله می کنند و من بایستی اصلاح بکنم. باری آمدم منزل. رضاخان که سابق آجودان اعلیحضرت محمدعلی شاه بود و حالا در جزء قزاق خانه است مدتی صحبت کرده رفت.

پنجشنبه ۱۵ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم سر حمام، حضور والاحضرت اقدس شرفیاب بودم. بعد تشریف آوردند توی اطاق، من تنها در حضور بودم تا نزدیک ظهر، بعضی عرایض لازمه در خصوص نظام الملک (عرض کردم) که باز اظهار مرحمت بفرمایند (و) او را در جریان کار بیاندازند، قبول فرمودند (و) نظام الملک را احضار فرموده، من هم رفتم احوال پرسی احتشام الدوله، چون از طهران همین طور ناخوش است (و) تب لازم گویا دارد. بعد رفتم منزل مدیرالسلطنه پسر نظام الملک، او هم چند روز است که ناخوش است، نزدیک بود تصدق بشود ولی نشد. عصری تشریف بردند منزل میرزا حسن آقا مجتهد و میرزا اکبر

امام جمعه. عصری امیر نویان پسر آقا جان خان اردبیلی الذاکرین با که هر ساله می رود حضور اعلی حضرت محمد علی شاه روضه می خواند، آمدند قدری صحبت کرده رفتند. بعد رفتم حضور والا حضرت تا ساعت شش آنجا بودم.

جمعه ۱۶ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم حضور والا حضرت اقدس. سردار رشید که دو سه روز بود کسالت داشت و در واقع تمارض کرده بود (و) می خواستند بکلی دستش را از کار باز دارند (و) نشد، و من هم برای خدماتی که کرده است، بی مقصود حامی او هستم، امروز شرفیاب شد با نظام الملک. ریاست قشون آذربایجان را باز محول فرمودند به (او). یمین الدوله را هم به حکومت شهر تبریز بر قرار فرمودند در صورتی که همان سردار سطوت معاون باشد (و) مسئولیت با او باشد، در واقع کار با خود سردار سطوت است.

عصری والا حضرت اقدس سوار شدند، من را هم امر فرمودند سوار بشوم، محمد ولی میرزا هم آمده سوار شده رفتیم به طرف باغ شمال. باغ شمال را روس ها متصرف هستند. بنائی ها کرده اند، جاها ساخته اند. بالای باغ شمال را هم قزاقخانه ایران ساخته اند، عمارت های خوب عالی درست کرده اند. قدری هم توی تبریز را تفریح کرده، آمدیم از محله ارمنستان گذشته، تشریف آوردند منزل اعتماد حضرت که دو سه روز است کسالت دارد، از او احوالی پرسیده، آمدم منزل.

شنبه ۱۷ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز روز سیزده عید هم (هست)، خیال والا حضرت این است که از صبح تشریف فرمای حکم آباد بشوند، (همان طور) که معمول ولایت های عهد این بوده است. والا حضرت اقدس لباس پوشیدند، یمین الدوله به مناسبت این که حاکم شهر تبریز

شده است سوار اسب شده بود (و) جلو کالسکه والاحضرت می رفت، من و سردار همایون هم در یک کالسکه نشسته رانندیم برای حکم آباد، رفتیم در یک خانه ای (که) عمارت رو به قبله داشت (و) بعضی اطاق هایش را هنوز سفیدکاری نکرده بودند، باغ کوچکی داشت، موی زیادی کاشته بودند، قدری بازی ورق کرده، والاحضرت صرف نهار فرمودند، طرف عصر والاحضرت رفتند تفرج.

یکشنبه ۱۸ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم دو جا بازدید آقایان مجتهدین، بعد رفتم حضور والاحضرت اقدس (و) درباب حکومت معتضد السلطنه صحبت کردیم، والاحضرت می خواهند حکومت سراب و گرمرود را مرحمت بفرمایند و معتضد السلطنه حکومت مراغه را می خواهد. تا شب در حضور بودم. امروز هم به قدر دو انگشت صبح برف آمده بود.

دوشنبه ۱۹ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

مجدد السلطنه که در واقع هم رخت دار است و هم معاون من است، امشب از من در منزلش دعوت کرده بود، من هم اعلم الملک و حشمت السلطنه را گفته بودم دعوت بکنند، حشمت خلوت (هم) داود خان را دعوت کرده بود، اجازه مهمانی را هم از والاحضرت اقدس گرفته بودیم. یک نفری بود که تار را بد نمی زد، ابوالحسن خان که سابق پیش اعلیحضرت محمد علی شاه بود (و) خوب می خواند، او هم بود، صدایش بهتر شده است و مشغول خواندن بود و می خواند، الحق بسیار خوب می خواند. به قدر یک ساعت که (نشستیم) یک مرتبه دیدیم حاجب السلطنه آمد که تمام شماها را والاحضرت اقدس احضار فرموده است. فوراً اطاعت کرده پیاده به راه افتادیم. بعد حاجب به من گفت که:

«به من حکم شده است مجد السلطنه را زنجیر بکنم. من خیلی تعجب کردم، گفتم خیر خوب نیست. او اصرار زیادی کرد و من مانع شدم. حاجب السلطان به من گفت که اول بنا بود تمام شماها را زنجیر بکنم، من بیشتر اسباب تعجبم شد باری آمدم، شرفیاب شده، قدری خنده فرمودند (و) نسبت به من اظهار مرحمت فرمودند. بعد معلوم شد (که) آقای بدجنس یمین الدوله این پیشنهاد را حضور والاحضرت اقدس کرده (که) چون من حاکم هستم امشب عیش حضرات را بر هم می‌زنم. می‌خواسته است از اطاق والاحضرت اقدس تلفن بکند (به) سردار سطوت که پنجاه نفر پلیس بفرستد سر ماها و ماها را تمام بگیرند (و) زنجیر بکنند (و) در کمال افتضاح بیآورند به دربار، می‌خواسته است مزه به خرج بدهد، مقصود ثانی اش این بوده است که ماها را توی شهر (و) در انظار مردم مفتضح بکند که مردم پیش ماها نیابند، اگر کار داشته باشند (و) در خانه بروند خودش را همه کاره قلمداد بکند. الان هم متصل مردم را گول می‌زند و از مردم مطالبه پول می‌کند. این تدبیر را کرده بود که در شهر شهرت بکند و ما را ضایع بکند.

باری من هم آنچه بایست بگویم، در حضور والاحضرت (و) در حضور خود یمین الدوله گفتم. باری والاحضرت اقدس خودشان جلوگیری از خیالات یمین الدوله فرموده بودند و چون تنها مانده بودند، فرموده بودند حاجب السلطان برود حضرات را بیاورد. یمین الدوله اصرار زیادی کرده بوده است که: پس اقلاً فراش زیادی با خودت ببر و اقلاً مجد السلطنه را زنجیر بکن، بعد اعتماد حضرت و آبدارباشی جلوی والاحضرت اقدس (به) یمین الدوله پرخاش کرده بودند و گفته بودند این چه چیزی است که به حضور والاحضرت عرض می‌کنی. این شاهزاده هم این دسته گل را به خیال خودش به آب داد.

سه شنبه ۲۰ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

رفتم منزل مجد الملک باز گله زیادی داشت. والاحضرت به پسرهایش بی

مرحمتی می فرمایند، داود را دیروز کتک زده بودند. من را خواسته گله گزاری می کرد و از یمین الدوله هم گله زیادی داشت. یمین الدوله آمد منزل ما بلکه بتواند القاء شبیه بکند، باری نشد.

چهارشنبه ۲۱ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

باران به شدت می بارید، معتضد السلطنه هم می نالید. قدری روزنامه نوشته بعد والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم. بعد از نهار هم کسی در حضورشان نبود. باری به رسم معمول، عصر و شب و روز در حضور مبارک مشرف بودم.

پنجشنبه ۲۲ شهر جمادی الاول ۱۳۳۳

والاحضرت اقدس تشریف فرمای حمام شدند، من هم آمدم منزل اعلم الملک. بعد که والاحضرت اقدس از حمام بیرون آمدند رفتم شرفیاب شدیم تا ساعت هشت از شب گذشته در خاکپای مبارک مشرف بودیم. هر وقت هم می خواهم بیایم منزل (و) قدری استراحت بکنم فوراً یک نفر فراش خلوت می آید و من را می برد در حضور.

جمعه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز والاحضرت اقدس سوار می شوند (و) از صبح تشریف فرمای «جانقور» می شوند. دو فرسنگ و نیم راه است. والاحضرت اقدس سوار اسب شده از توی بازار گذشته به طرف مشرق رانده، تمام راه شوسه و سنگ فرش است باری رسیدیم به جانقور. ده «جانقور» را خود اعلیحضرت محمد علی شاه خریده و آباد کرده اند، عمارت دو مرتبه عالی هم ساخته اند که دورش مهتابی مفصلی دارد. تخم مرغ و نان و ماستی و پنیری آوردند، والاحضرت صرف فرموده، بعد ما هم خوردیم، کسی هم

نبود. دو ساعت به غروب مانده حرکت کردیم. اهالی تبریز روزهای جمعه معلوم می‌شود که تفریح می‌کنند. شب والا حضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم.

شنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۳۳۳

والا حضرت بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیدند، چند تا گنجشک زدند چند تا هم من زدم. دو کبوتر هم والا حضرت زدند، بعد تشریف بردند تلگرافخانه با طهران بعضی فرمایشات حضوری داشتند، تلفنی هم از طهران و تبریز در تلگراف خانه متصل به سیم کردند. عصری والا حضرت اقدس احضار فرمودند و امر فرمودند که در رکاب سوار بشوم، سوار شده رفتیم به طرف شمال شهر. اول رفتیم (به) یک امام زاده‌ای معروف به سید حمزه، ضریح چوبی است و یک صندوق هم دارد. رفتیم بالای کوه عین علی خیلی با صفا بود از دور کوه‌های سه‌پهلو یک پارچه سفید بود، دریای ارومی هم از دور نمایان بود، کوه‌های سیلان هم خوب پیدا بود. در امامزاده بسته (و) متولی نبود. بعد نزدیک غروب مراجعت فرمودند.

یکشنبه ۲۵ جمادی الاول ۱۳۳۳

دیشب میانه یمین الدوله با معتضد السلطنه در حضور والا حضرت بهم خوردگی پیدا شده بود، امروز معتضد السلطنه را بردم میانه‌شان را اصلاح دادم. در نهایت کسالت استراحت کردم.

دوشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۳۳

امروز که ۲۲ عید است هنوز درخت‌ها برگ نکرده، قدری شکوفه‌های بادام باز شده است. دیشب تا صبح نخوابیدم مسهل هم خوردم سوار قزاقی که از طهران آمده

بود با یکصد نفر سرباز دماوندی دیروز به طرف طهران مرخص شده رفتند. توپچی‌ها هم رفتند ولی دو اراده توپ را اینجا گذاشتند. نظام الملک فرستاده بود. احوال پرسی، سردار همایون مجدداً از طرف والاحضرت آمده بود احوال پرسی.

سه شنبه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۳

الحمدلله حالم بهتر است، نهار خورده، استراحت کرده، نظام الملک آمده دیدن من. شب را ترپلو خورده والاحضرت اقدس احضار فرمودند، شرفیاب شده تا ساعت شش بودم.

چهارشنبه ۲۸ جمادی الاول ۱۳۳۳

الحمدلله حالم بهتر بود، جمعی آمدند منزل. نظام الملک ناخوش شده است رفتیم، با مجدالملک از او عیادتی کرده آمدم حضور والاحضرت اقدس شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۳۳۳

دو ساعت بعد از ظهر والاحضرت اقدس تشریف فرمای قزاقخانه می‌شوند. سردار رشید هم به مناسبت ریاست قشون لباس قزاقی پوشیده بودند. نزدیک حرکت، والاحضرت اقدس هم لباس نیم رسمی پوشیده، نشان زدند (و) حرکت فرمودند، چند تیر توپ هم در موقع حرکت انداختند از قزاقخانه. قزاقخانه بالای باغ شمال است. باغ شمال عجالتاً در تصرف روس‌هاست. قشونشان در آنجا هستند. باری وارد قزاقخانه شده، چند تیر توپ هم در موقع ورود در قزاقخانه انداختند، در میدانی که در واقع میدان مشق قزاقخانه است، چادر برای ورود والاحضرت زده بودند، یک عمارت خوبی هم که برای قزاقخانه ساخته‌اند، دو مرتبه رو به مغرب است (و) مفصل است.

عمارت‌های متعدد دیگر هم ساخته‌اند. حمام و قراول‌خانه‌های خوب بالای میدان قزاقخانه بلندتر است.

باری توی چادرها شیرینی و چائی حاضر کرده بودند. عده قزاق کم است (و) در مأموریت هستند. تقریباً یکصد نفر سوار و یکصد نفر هم پیاده بیشتر نبودند، موزیک هم می‌زدند، بعد شروع به مشق کردند، اول سوارها، همه جور مشق نظامی، بعد اسب می‌دواندند (و) از روی زمین کلاه بر می‌داشتند، دستمال بر می‌داشتند، بعد پیاده‌ها انواع مشق و نظامی و غیره می‌کردند. خیلی خوب (و) منظم بودند. رفتیم به منزل^۱... که در باغی است که مال دولت است یک عمارت قشنگ، خیلی عالی مختصری درست کرده‌اند، (با) مبل‌های خوب. این عمارت هم در زمستان با آب تماش گرم می‌شود، لوله‌های آهنی همه جا دارد که اطاق‌ها را گرم می‌کند. موزیک هم می‌زدند پیانو هم بود، والا حضرت اقدس به من امر فرمودند زدم. برای صاحب منصب‌های روس و ایرانی هم جاهای متعدد ساخته‌اند. بعد که والا حضرت آمدند بیرون سوار بشوند، عکس هم انداختند. در میدان مشق هم عکس برداشته شد. در موقعی که در قزاقخانه بودیم و قزاق‌ها مشق می‌کردند صدای دو تیر توپ از خیلی دور شنیده شد. شهرتی هم داشت که روس‌ها با عثمانی‌ها در نزدیکی‌ها مشغول جنگ هستند اسباب اضطرابی برای همه دست داده بود، اهل شهر هم بی هیجان نبودند. امشب قنسول روس آمده حضور والا حضرت اقدس بعد رفت پیش نظام الملک.

جمعه نهمه شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

حاجی احتساب با برادرزاده‌اش پسر معتمد همایون آمدند (و) یکی دو نفر از این سالار مالارها، از بس که در تبریز لقب سالاری زیاد است که حد ندارد. بعد

والاحضرت اقدس بیدار شده، رفتم شرفیاب شده، لباس پوشیده، امروز را منزل امام جمعه دعوت داریم. رفتم منزل امام جمعه. اشخاصی که دعوت داشتند. یمین الدوله، نظام الملک، مجدالملک، من، شریف الدوله، مدیرالسلطنه، اعظم الملک، پسرهای نظام الملک، نظم الدوله، سردار همایون، سردار سطوت، مشیر دفتر که رئیس عدلیه است ولی معزول شده (و) از طهران رکن الممالک خواهد آمد برای ریاست یعنی وزارت عدلیه اینجا، تمام منتظر من بودند، آدم هم دو مرتبه فرستادند عقب سر من، نهار مفصل ماکولی بود، چلوکباب امام جمعه معروف است. بعد از نهار قدری نشسته صرف قهوه و قلیانی کرده مهمان‌ها رفتند. شیرینی خوبی منزل امام جمعه می‌پزند از برای من فرستاده است. باری آمدم منزل، والاحضرت اقدس احضار فرموده رفتم شرفیاب شدم.

شنبه ۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

دیشب و پریشب قنسل روس پرست سختی کرده است، اولاً اینکه: چند حکومت (در) آذربایجان هست که نبایست عجالاً تغییر بکنند، برای اینکه (آنها) (با) دولت روس همراهی کرده‌اند، یکی منوچهر میرزا مقتدرالدوله حاکم اردبیل است (و) یکی اعتمادالدوله حاکم خوی (و) سلماس است (و) یکی حاکم مراغه است (که) رفیع السلطان (است) (این‌ها) نبایست معزول بشوند. یکی دیگر اینکه جمعی از شورش طلب‌ها و مفسدین تازه در این شهر وارد شده‌اند (و) مقصودشان انقلاب (و) آشوب است و بمب آورده‌اند (و) می‌خواهند شهر را آشوب بکنند، دو سه روز است می‌گویند که می‌خواهند بازارها را ببندند، اغتشاشی در میانه مردم است، قنسل گفته است که بایست آنها را بگیرند (و) تبعید بکنند، حکم شده که بعضی‌ها را بگیرند عصری هم قنسل روس آمد حضور والاحضرت اقدس، رئیس بانک روس مال تبریز را آورد به حضور (و) معرفی کرد. بعد (یک) دو چرخه آتشی مال یکی از صاحب‌منصب‌های روس

(را) آورد (و) از نظر مبارک گذراند و الاحضرت اقدس هم چون دو چرخه را خوب بلد هستند زود یاد گرفته، قرار شد که ابتیاع بفرمایند.

یکشنبه ۳ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

(والاحضرت اقدس) سوار شدند، من چون کار داشتم سوار نشدم (و) قدری به کارها رسیدگی کردم. امروز دستخط پیشخدمتی از برای سهام السلطان پسر آصف الدوله از الاحضرت اقدس گرفته در جزء پیشخدمت‌های مخصوص شد. عصری قدری گردش کرده رفتیم تا ارمنستان، حمام آرامنه را تماشا کرده، مثل حمام‌های فرنگستان ساخته‌اند، بعد چون یکشنبه بود، مغازه‌ها بسته بود.

دوشنبه ۴ شهر جمادی الثانی ۱۳۳۳

میرزا علی خان امیر نویان اردبیلی که از معتبرین اردبیل است امروز وارد شد، منزلش هم در منزل سردار رشید است. بعد از نهار با اعلم الملک سوار شده رفتیم به در خانه حضور والاحضرت شرفیاب شده، مدتی صحبت کرده بعد آمدم منزل. عصری والاحضرت اقدس احضار فرمودند، دو چرخه آتشی را که خریده‌اند آورده بودند، سوار می‌شدند و در توی باغ مشغول تفرج بودند.

امشب را سردار رشید از ما دعوت کرده‌اند به شام. شاهزاده مخاطب الدوله رئیس تلگرافخانه تبریز می‌رود به طهران، احضار شده است، امشب می‌رویم برای خدا حافظی رفتیم منزل سردار رشید. محمد ولی میرزا، معزالدوله، علی خان امیر نویان، سردار مکرری که داماد سردار رشید است، فخرالاطباء، سردار سطوت، خود مخاطب الدوله بودند. سردار رشید خیلی آدم خوب خوش پذیرائی هستند. سر میز شام خوبی روی میز صرف شد. خیلی مفصل بود، نطق‌های مفصل شد. یک نارنجستان خوبی سردار رشید دارد، اطاق سالن او به نارنجستان نگاه می‌کند.